

رهاوردهای نظریه‌ی تمرکززدایی برای ایدئولوژی‌های جنسیتی؛ مطالعه‌ی موردی
افسانه‌ی «لجهاز»

سودابه شکراله‌زاده*
دانشگاه شیراز

چکیده

هدف از پژوهش حاضر مطالعه‌ی رهاوردهای نظریه‌ی تمرکززدایی (نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی) برای ایدئولوژی‌های جنسیتی در افسانه‌ی «لجهاز» از مجموعه‌ی قصه‌های صبحی است؛ از این‌رو بر آن است تا با رویکردی تفسیری تحلیلی و روش تحلیل انتقادی گفتمان رهاوردهای این نظریه را برای ایدئولوژی‌های جنسیتی بکاود و نشان دهد که در پرتو این نظریه، شناخت عاطفه‌ی شخصیت برای دستیابی به هدف، چگونه با مبانی شناختی عاطفی و اجتماعی ایدئولوژی برهمکنش دارند و سرانجام در سایه‌ی این نظریه، همدلی خواننده با گفتمان (متن روایی) چگونه است. این پژوهش نشان می‌دهد، مکانیزم شناختی نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی، همزمان، به القا و لغو ایدئولوژی‌های جنسیتی منجر می‌شود. همچنین در پرتو این نظریه، شناخت و عاطفه، درهم تنیده و به‌گونه‌ای یگانه هستند و برهمکنش «شناخت عاطفه»ی شخصیت با مبانی شناختی عاطفی و اجتماعی ایدئولوژی به این صورت است که شناخت دقیق شخصیت از مبانی زیربنایی شناختی عاطفی ایدئولوژی‌های جنسیتی، عاطفه‌ی متناسب با موقعیت را از سوی او فرامی‌خواند و تمرکززدایی توأمان این دو در مقام یک کل، با تغییر در رفتار به دستکاری ایدئولوژی و در نتیجه دستیابی به هدف می‌انجامد. سرانجام در پرتو این فرآیند شناختی، خواننده‌ای ثابت و از پیش تعیین شده وجود ندارد؛ بلکه خواننده‌ای در نوسان و جاری ساخته می‌شود که در یک بازی دائم، میان همدلی با جنبه‌های ایدئولوژیک گفتمان روایی و

** کارشناس ارشد تاریخ و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت shokrollahzadehs@yahoo.com

فاصله‌گرفتن از آن در نوسان است. چنین حرکت‌های نوسانی در ذهن خواننده به ابهام همدلی تن می‌دهد که امکان خوانش انتقادی گفتمان‌ها را فراهم می‌آورد؛ از این رو، نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی را می‌توان روشی آگاهی‌بخش در خوانش انتقادی گفتمان‌ها دانست.

واژه‌های کلیدی: افسانه‌های ایرانی، افسانه‌ی «لجهاز»، ایدئولوژی، تمرکززدایی، شناخت عاطفه، همدلی.

۱. مقدمه

خواه ایدئولوژی را در معنایی عام، مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها بدانیم و خواه در معنای خاص، اعمال قدرت گروه چیره بر گروه فروم‌رتبه، بنا بر نظر مک‌کالم^۱ و استیونز^۲ (۲۰۱۱) هیچ روایتی عاری از ایدئولوژی نیست و ایدئولوژی همواره در لایه‌های آشکار و نهان متن رخ می‌نمایاند. از جمله ایدئولوژی‌هایی که دغدغه‌ی همیشگی ادبیات کودک بوده و پژوهش‌هایی گوناگون را به خود اختصاص داده، ایدئولوژی‌های جنسیتی است (استیونز، ۱۳۸۷: ۹۱).

با طنین‌انداز شدن صدای نقادانه‌ی نظریه‌های انتقادی از جمله زن‌گرایی و تاختن به «رابطه‌های نابرابر قدرت میان زن و مرد و جایگاه اجتماعی فروم‌رتبه‌ی زنان که از پخشندگی نادرست قدرت برمی‌خیزد» (وورل^۳ و ایتا^۴، ۱۹۹۴؛ به نقل از اسلی^۵ و شوت^۶، ۲۰۰۳: ۱۵۳)، نقد ادبی زن‌گرا، خواه در ادبیات بزرگسال و خواه ادبیات کودک، از جمله قلمروهایی است که می‌خواهد «با خوانش و نگاهی دوباره به متن‌های ادبی، این ایدئولوژی‌ها را که تصویری از فروم‌رتبگی زن به دست می‌دهند شناسایی و آن‌ها را تحلیل انتقادی کند و به پرسش کشد» (برسلر^۷، ۲۰۰۷: ۱۸۳)؛ از این رو در باب القا و به‌پرسش‌کشیدن ایدئولوژی‌های جنسیتی در ژانرهای گوناگون ادبیات کودک پژوهش‌هایی پرشمار انجام شده است؛ اما به نظر می‌رسد بیشتر آن‌ها، با نگاهی یک‌سویه به ایدئولوژی‌ها، تنها بر جنبه‌ی فرهنگی اجتماعی آن توجه کرده‌اند و به‌ندرت

1. McCallum
2. Stephens
3. Worrell
4. Etaugh
5. Slee
6. Shute
7. Bressler

به بنیاد ذهنی و شناختی درگیر در سازوکارها و کارکردهای ایدئولوژی‌ها پرداخته‌اند؛ درحالی‌که در رویکردهای تازه‌تر، ایدئولوژی، فقط پدیده‌ای فرهنگی اجتماعی نیست؛ بلکه ذهن و جامعه هر دو در تولید و بازتولید و به‌پرسش کشیدن آن، در برهمکنش و بده‌بستان‌های دائم هستند.

وان‌دیک^۱، گفتمان‌شناس هلندی که به ایدئولوژی با رویکردی شناختی اجتماعی می‌نگرد و تکوین و بازتولید آن را برخاسته از برهمکنش شناخت و جامعه و گفتمان می‌داند، در اشاره به بی‌توجهی جامعه‌ی پژوهشی به رویکردهای شناختی به ایدئولوژی بر آن است که «بخش عمده‌ای از مطالعات کلاسیک درباره‌ی ایدئولوژی که از علوم اجتماعی برمی‌خیزند، به‌گونه‌ای عمده با تمرکز بر طبقه، گروه‌های چیره، جنبش‌های اجتماعی، قدرت و جنسیت و فرهنگ، جنبه‌های شناختی ایدئولوژی را نادیده انگاشته‌اند» (وان‌دیک، ۱۹۹۸: viii). به باور او، رویکردهای تازه‌تر به ایدئولوژی نیز «گویی پیشرفت‌های علوم شناختی را چندان خواستنی ندانسته‌اند و از سوی دیگر مطالعات جدید علوم شناختی هم به‌ندرت به پرسش ساختارها و کارکردهای ذهنی ایدئولوژی اشتیاق نشان داده‌اند» (همان).

پروچا^۲ با تأکید بر ناگزیری مطالعات ایدئولوژی از مطالعه‌ی برهمکنش شناخت و ایدئولوژی این پرسش را مطرح می‌کند که «اگر تحلیل ایدئولوژی باید حضور توأمان این دو را در برداشته باشد، هنوز این پرسش حل نشده که فرآیندهای زیربنایی مفهوم‌سازی [شناختی] ایدئولوژی‌ها چیست و کدام فرآیندها باعث می‌شوند آن‌ها شکل ویژه‌ای به خود گیرند، وجود دارد؛ در حقیقت، مطالعه‌ی ذهن، هنوز حلقه‌ی گمشده‌ی مطالعات تحلیل انتقادی گفتمان است» (پروچا، ۲۰۱۱: ۱۰۰). او این حلقه‌ی گمشده را زبان‌شناسی شناختی لیکاف^۳ و جانسون^۴ می‌داند و درهم‌آمیختن تحلیل انتقادی گفتمان گفتمان و زبان‌شناسی شناختی را ابزاری قدرتمند برای پژوهش‌های مرتبط با ایدئولوژی می‌بیند.

با این حال به نظر می‌رسد رویکرد شناختی نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی، به این دلیل که الگوهای کلی تفکر را دربرمی‌گیرد، بنیان ساختارها به شمار می‌آید و

1. Van Dijk
2. Perucha
3. Lakoff
4. Johnson

«بنیادی‌ترین مکانیزم شناختی انسان» است (اُپر^۱ و گینزبرگ^۲، ۱۹۸۸؛ به‌نقل از خزایی و خسرونژاد، ۲۰۰۷: ۱۵)؛ افزون بر اینکه با دیالکتیکی‌بودنش بر هر دو جنبه‌ی شناخت و فرهنگ نظر دارد و در مطالعه‌ی مکانیزم‌های شناختی ایدئولوژی‌های جنسیتی بینشی ژرف‌تر به دست می‌دهد. خسرونژاد در تعریف این فرآیند بر آن است که «ذهن ما از سوی گرایش دارد که با تمرکز بر یک پدیده یا یک بعد یا یک سطح از پدیده آن را بشناسد و جذب کند و از سوی دیگر این توانایی را دارد که از پدیده‌ای که آن را جذب کرده یا مجذوب آن شده جدا شود، فاصله بگیرد و به پدیده‌ای دیگر یا بعد و سطحی دیگر برود و از این راه به شناختی گسترده‌تر و ژرف‌تر دست یابد. تمام آگاهی‌های ما حاصل انجام این دو فرآیند [تمرکزگرایی و تمرکززدایی] مکمل‌اند. پس تمرکزگرایی عبارت است از درگیر و جذب‌شدن در یک بعد، جنبه یا ویژگی از واقعیت و دیدن واقعیت تنها از یک نظرگاه؛ درحالی‌که تمرکززدایی گونه‌ای توانایی ذهنی است که کنش آن درست در خلاف جهت یادشده است. آگاهی‌های ما از راه نوسان پیوسته‌ی ذهن میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی تشکیل و تکمیل می‌شوند» (خسرونژاد، ۱۳۹۰: ۱۹).

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در این بخش پیشینه‌ی پژوهش را مرور و با توجه به هدف‌های مقاله، آن را به سه دسته تقسیم می‌کنیم: تحقیق‌هایی که به‌گونه‌ای ویژه افسانه‌ی «لجباژ» را مطالعه کرده‌اند؛ تحقیق‌هایی که با رویکرد تمرکززدایی انجام شده‌اند و سرانجام تحقیق‌هایی که ایدئولوژی را در افسانه‌ها بررسی کرده‌اند. یکی از نمونه‌های گروه اول، تحقیق سعیده روستا (۱۳۹۳) است که مکر و حیل‌های زنان را در افسانه‌های صبحی بررسی کرده و افسانه‌ی «لجباژ» نیز یکی از نمونه‌های بررسی‌شده در این پژوهش بوده است. پژوهشگر به این نتیجه دست یافته که فریب دزد به وسیله‌ی زن در این افسانه از نوع چاره‌اندیشی است؛ از این رو، منفی به شمار نمی‌آید.

1. Opper

2. Ginsburg

بر اساس یافته‌های جین گری^۱ و حسن‌ال‌شامی^۲ (۲۰۰۵) از بررسی کهن‌الگوها و بن‌مایه‌های افسانه‌های عامیانه و ادبیات نوشتاری، یکی از بن‌مایه‌های افسانه‌های عامیانه، شرط‌بندی، به‌ویژه شرط‌بندی میان زن و شوهر است؛ آنان همچنین افسانه‌ی «لجیاز» را افسانه‌ای با بن‌مایه‌ی شرط‌بندی به‌شمار آورده‌اند. تامپسون^۳ این افسانه‌ی جهان‌شمول و شناخته‌شده در اروپا و آسیا را که بر مدار چالش‌های زندگی زناشویی بر سر وظیفه‌ها و مسئولیت‌های خانوادگی می‌گردد، در شمار افسانه‌های شرط‌بندی خاموشی^۴ می‌داند (نک: تامپسون، ۱۹۷۷: ۱۹۵). براون^۵ (۱۹۲۲) به ریشه‌های تاریخی این افسانه در شرق و غرب پرداخته و خاستگاه آن را هند دانسته است. به باور او، این افسانه در رفت‌وبرگشت مداوم به شرق و غرب تحول‌هایی را پذیرا بوده است.

خسرونژاد (۱۳۸۲) این افسانه را با رویکرد تمرکززدایی بررسی کرده است. او، زن را تمرکززدا و مرد را تمرکزگرا می‌داند؛ زیرا زن از معصومیتی نظام‌مند و فرابالنده سود می‌برد، درحالی‌که مرد در معصومیت خود فرومانده و همین عامل دست‌مایه‌ی به‌سخره‌کشیدن او در این افسانه است. افزون بر این، رویکرد تمرکززدایی در بررسی مطالعات تطبیقی (خزایی و خسرونژاد، ۲۰۰۷) و دیگر ژانرهای ادبیات کودک، همچون کتاب‌های تصویری (نک: میرقادری، ۱۳۹۳؛ قاسمی، ۱۳۹۲؛ فیروزمند، ۱۳۹۱) به کار گرفته شده است.

در میان پژوهش‌هایی که به‌گونه‌ای ویژه به رویکرد تمرکززدایی بر افسانه‌ها پرداخته‌اند، دو نمونه به چشم می‌خورد: خسرونژاد (۱۳۸۲) برخی افسانه‌های صبحی را با این رویکرد بررسی کرده و به شگردهای تمرکززدایی در این افسانه‌ها دست یافته است. به پیروی از او، مرادپور (۱۳۹۱) نیز افسانه‌های انجوی را با این رویکرد بررسی کرده؛ البته مرادپور افزون بر شگردهای یافت‌شده به کوشش خسرونژاد، به شگردهای تمرکززدایانه‌ی تازه‌ای نیز دست یافته است.

1. Jane Gray
2. Hassan El-Shamy
3. Thompson
4. Silence wager
5. Brown

همچنین درباره‌ی ایدئولوژی و افسانه‌ها نیز تحقیق‌هایی انجام شده است؛ برای مثال، آزاما جرا^۱ (۲۰۰۹)، در مقاله‌ای زبان، ایدئولوژی و سوژگی را در ادبیات داستانی کودک و برخی افسانه‌های پریان جرج مک‌دونالد^۲ بررسی کرده است. او این افسانه‌ها را در مقام انتقاد اجتماعی به هنجارهای سکسانگی^۳ و نقش‌های جنسیتی دوره‌ی ویکتوریا دیده و به این نتیجه رسیده که افسانه‌های مک‌دونالد، با انکار مفهوم جنس فرورمته‌تر، با ارزش‌های طبقه‌ی متوسط دوره‌ی ویکتوریا مخالف است. این افسانه‌ها افزون بر هویت عقلانی، به زنان هویت احساسی نیز می‌بخشد. ایدئولوژی در این افسانه‌ها ابزار قدرتمند انتقاد اجتماعی است.

جک زایپس^۴ (۱۹۷۹) محقق است که با نگاه مارکسیستی به افسانه‌های پریان نگرسته است. او با نگاه متفاوت به افسانه‌های عامیانه و نوشتاری پریان، افسانه‌های نوشتاری پریان را ابزار القای ایدئولوژی نویسندگان بورژوا، برای اظهار تمایلشان به آزادی فرهنگی و اجتماعی بیشتر دانسته است؛ در واقع، از دیدگاه او این افسانه‌ها با ایدئولوژی‌های بورژوازی همساز هستند. تازین اِروم^۵ (بی‌تا)، در مقاله‌ای به تاریخچه‌ی ایدئولوژی‌های جنسیتی در افسانه‌های پریان برادران گریم پرداخته و رابطه‌ی زن و مرد و نقش‌های جنسیتی را در پنج افسانه‌ی شناخته‌شده از این مجموعه بررسی کرده است؛ سپس این نقش‌ها را از چشم‌اندازی فرویدی که به بازنگری و بازگویی این افسانه‌ها از سوی زن‌گرایان انجامیده، بحث کرده است.

هدف مقاله‌ی حاضر، بررسی رهاوردهای نظریه‌ی شناختی تمرکززدایی برای ایدئولوژی‌های جنسیتی در افسانه‌ی «لجیاز» از مجموعه‌ی قصه‌های صبحی است؛ همچنین نگارندگان در این مقاله می‌کوشند نشان دهند که در پرتو این نظریه، شناخت عاطفه‌ی شخصیت برای دستیابی به هدف، چگونه با مبانی شناختی عاطفی و اجتماعی ایدئولوژی برهمکنش دارند و اینکه در سایه‌ی این نظریه، همدلی خواننده با گفتمان (متن روایی) چگونه است.

-
1. Osama Jarrar
 2. George MacDonald
 3. Sexuality
 4. Jack Zipes
 5. Tazeen Erum

این تحقیق معنای عام ایدئولوژی، یعنی چیرگی و اعمال قدرت گروه چیره بر «دیگری» را در نظر گرفته و رویکردش به ایدئولوژی، با رویکردهای شناختی اجتماعی به ایدئولوژی همساز است (نک: وان‌دیک، ۱۹۹۸)؛ اما در تعریف مؤلفه‌های شناختی ایدئولوژی، جهتی متفاوت را در پیش می‌گیرد و هم‌نوا با رویکردهای تازه‌تر روان‌شناسی (نک: پسوا^۱، ۲۰۰۹؛ لدو^۲، ۱۹۹۶؛ داماسیو^۳، ۱۹۹۴؛ دسوزا^۴، ۱۹۸۷؛ ایزارد^۵، ۱۹۸۴) که شناخت و عاطفه و انگیزش را جدایی‌ناپذیر می‌دانند، بر یگانگی مبانی شناختی عاطفی ایدئولوژی متمرکز است. با توجه به این هدف‌ها، مقاله‌ی حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های سه‌گانه‌ی زیر است:

۱. کارکرد(های) رویکرد شناختی تمرکززدایی، در کل برای همه‌ی ایدئولوژی‌ها و به‌طور ویژه، برای ایدئولوژی‌های جنسیتی در این افسانه چیست؟
 ۲. در پرتو فرآیند شناختی نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی، «شناخت عاطفه»ی شخصیت برای دستیابی به هدف، با ایدئولوژی‌های جنسیتی، چگونه برهمکنشی دارند و جایگاه سوژی^۶ برخاسته از این برهمکنش چه ویژگی‌هایی دارد؟
 ۳. در پرتو این مکانیزم شناختی، همدلی خواننده با افسانه چگونه است؟
- این مقاله در پیوند با پرسش سوم، در تعریف همدلی، تعریف سوزان کین^۷ را از بحث همدلی در روایت برمی‌گزیند. در تعریف کین، همدلی، فرآیندی خودانگیخته^۸ و نیابتی^۹ است که با مشاهده‌ی حالت‌های احساسی فردی دیگر یا شنیدن درباره‌ی احوالش یا خواندن درباره‌اش، در خود احساس می‌کنیم (کین، ۲۰۰۷: ۴)؛ به این معنا که احساسی مشترک با او داریم و هر آنچه را او از نظر احساسی تجربه می‌کند ما نیز تجربه می‌کنیم.

1. Pessoa
 2. LeDoux
 3. Damasio
 4. De Sousa
 5. Izard
 6. Subject position
 7. Suzanne Keen
 8. Simultaneous
 9. Vicarious

این پژوهش در پارادایم کیفی و با رویکردی تفسیری تحلیلی انجام شده است. ابزار تحقیق چنان‌که میکات^۱ و مورهوس^۲ اشاره می‌کنند خود محقق است (میکات و مورهوس، ۱۹۹۴: ۲۷). همچنین می‌توان این تحقیق را از نوع تحلیل انتقادی گفتمان دانست. در این گونه‌ی تحقیق به چگونگی نقش متن در القای قدرت نابرابر اجتماعی، بازتولید و ایستادگی در برابر آن پرداخته می‌شود (وان‌دیک، ۲۰۰۱: ۳۵۲).

۳. خلاصه‌ی افسانه

زن و شوهری با هم زندگی می‌کنند؛ زن کاربر و زبروزرنگ، اما مرد تنبل و بیکار است. زن که از تنبلی مرد به ستوه آمده، خشمگینانه از او می‌خواهد که برای کارکردن، از خانه بیرون برود؛ اما مرد نمی‌پذیرد. مرد نیز با تعیین وظیفه‌هایی برای زن، مسئولیت آب‌دادن به گوساله را به زن واگذار می‌کند؛ زن نیز این وظیفه را نمی‌پذیرد. سرانجام، شرط می‌بندند از صبح روز بعد، هر کس زودتر حرف زد، گوساله را آب دهد. زن، فردای آن روز، از ترس اینکه مبادا در خانه بماند و حرف بزند، خانه را ترک می‌کند. مرد نیز بر درگاه خانه می‌نشیند. گدایی از راه می‌رسد و مقداری نان از او می‌خواهد؛ اما مرد که گمان می‌کند او فرستاده‌ی زنش است، هیچ جوابی به گدا نمی‌دهد و گدا که واکنشی از مرد نمی‌بیند، با این تصور که مرد لال است، هر چه را در سفره است با خود می‌برد. پس از گدا، به ترتیب آینه‌دار (آرایشگر) و زن بنداندازی بر او وارد می‌شوند، او را آرایش می‌کنند و صورتش را بند می‌اندازند. آن‌ها در برابر کاری که انجام داده‌اند از مرد پول می‌خواهند؛ اما وقتی با خاموشی او روبه‌رو می‌شوند، همه‌ی پول‌های جیبش را برمی‌دارند. سرانجام، دزدی سر می‌رسد و مرد باز هم با همان فکر، هیچ نمی‌گوید. دزد که بی‌واکنشی مرد را می‌بیند وارد خانه می‌شود و همه‌ی دارایی‌های آن‌ها را با خود می‌برد. در این زمان، زن به خانه بازمی‌گردد و وقتی که می‌بیند همه‌ی دارایی‌هایشان از دست رفته است، گوساله را با خود همراه می‌کند و به امید یافتن دزد، راه می‌افتد. پس از پرس‌وجو از نشانی‌های دزد، سرانجام او را می‌یابد؛ از این‌رو، با شتاب خود را به او می‌رساند و از دزد جلو می‌زند. زن، پس از ترفندهایی، سرانجام می‌تواند دارایی‌هایش را از دزد پس بگیرد. در نهایت، زن و گوساله به خانه می‌رسند و وقتی گوساله

^۱. Maykut

^۲. Morehouse

می‌خواهد شاخ خود را در شکم شوهر فرو کند، زن اجازه نمی‌دهد و می‌گوید «اگر لجباز است، عوضش دل‌پاک است». از آن روز به بعد، خودِ مرد گوساله را آب می‌دهد.

۴. بررسی و تحلیل افسانه‌ی «لجباز»

در این قسمت، بحث را با تحلیل افسانه آغاز می‌کنیم. مبنای تحلیل این افسانه، مفهوم نوسان میان تمرکززدایی و تمرکزگرایی، نوسان از پدیده‌ای به پدیده‌ی دیگر، است. این نوسان را بنا بر ضرورت متن در جنبه‌های گوناگون گفتمان، داستان و گفتمان و معنا^(۱)، بررسی می‌کنیم. در این میان گاه به فراخور هدف مقاله، بررسی برخی شگردهای تمرکززدایی خسرونژاد (۱۳۸۲) نیز ضروری می‌نماید؛ همچنین از آنجا که در این نظریه، متن و مخاطب و نویسنده یگانه می‌شوند، گاه در تحلیل عنصرهای متنی، خواه‌ناخواه مخاطب نیز درگیر تحلیل می‌شود. افزون‌براین، در تحلیل‌ها بنا بر آنچه بحث خواهد شد، از نظریه‌ی جایگاه‌دهی^۱ در روان‌شناسی اجتماعی، به دلیل پیوند گریزناپذیرش با نظریه‌ی تمرکززدایی، نیز استفاده می‌شود.

تمرکزگرایی از همان جمله‌ی نخست افسانه، یعنی «یکی بود، یکی نبود» دریافتنی است؛ زیرا ذهن ما به اینکه قصه‌ها با این عبارت آغاز شوند، عادت کرده است. بر اساس یافته‌های پژوهش خسرونژاد، از میان ۷۱ افسانه‌ی عامیانه‌ی بررسی‌شده، به‌جز هشت نمونه، همه‌ی افسانه‌ها با این عبارت آغاز می‌شوند (نک: خسرونژاد، ۱۳۸۲). جمله‌ی «در روزگارهای پیش، زن و شوهری با هم زندگی می‌کردند» (مهتدی، ۱۳۸۷: ۱۵۹) هنوز در ذهن خواننده یادآور طرح‌واره‌های سنتی جنسیتی زندگی زناشویی است؛ بنابراین تمرکزگرایی همچنان ادامه دارد؛ به بیان دیگر، خواننده در فرآیندی شناختی، آن دسته از قالب‌های مفهومی را که از نقش‌ها و رفتارها و انتظارات جنسیتی جذب کرده در ذهن بازسازی می‌کند.

زن که از تنبلی شوهرش به ستوه آمده، با انتخاب و کاربست واژگانی خشونت‌آمیز، جسورانه، برخوردار و همچنین نابه‌هنجار برای زنان، می‌کوشد شوهرش را وادار کند برای انجام کاری از خانه بیرون رود. در اینجا خشم، احساسی کلیدی است و خواننده در جامعه‌ای که زن را «دیگری» می‌بیند با ابهام احساس روبه‌رو می‌شود. چنین لحن

^۱ Positioning

خشونت‌آمیزی از سوی زن، این پرسش را به ذهن می‌آورد که آیا این احساس با زنانگی رایج همساز است؟ حتی وارونگی مکان داستان بر این ابهام می‌افزاید. بنابر سنت رایج، مردان شرکت‌کنندگان فعال جامعه هستند و جایگاهشان بیرون از خانه است؛ درحالی‌که زنان به خانه محدود هستند؛ اما در این افسانه وارونگی مکانی روی می‌دهد و درحالی‌که زن از خانه خارج می‌شود، این مرد است که در خانه می‌ماند. این وارونگی مکانی، تمرکززدایی را به همراه آورده است.

زن به شوهر لجبازش می‌گوید: «ای مرد! این نمی‌شود که تو، از دمدم آفتاب تا تاریکی شب، توی خانه بنشینی و بلولی، سری به بیرون نزنی، تا باد دنیا به دلت نخورد» (همان). مرد پاسخ می‌دهد: «من بیرون خانه کاری ندارم، از بابام به من چند تا گاو و گوسفند رسیده است. از ماست و شیر و پشم آن‌ها، چوپان‌ها پولی به من می‌دهند، ما هم می‌خوریم و زندگی می‌کنیم» (همان).

در ادامه، زمانی که زن و مرد با هم شرط می‌بندند که هر یک زودتر سخن بگویند، باید گوساله را آب دهد، زن خانه را ترک می‌کند و مرد در خانه می‌نشیند. این وارونگی ایدئولوژیک، پیش‌آیندی برای وارونگی‌های دیگر است. پس از اینکه زن خانه را ترک می‌کند، مرد با چهار شخص روبه‌رو می‌شود: گدا، آرایشگر، بنداندار و دزد. حضور هر یک از این چهار شخصیت که طبقه‌های پایین اجتماع را بازنمایی می‌کنند، بیانگر این موضوع است که لجبازی، به‌عنوان مشکلی شخصیتی، این مرد را تا اندازه‌ای بی‌قدرت می‌کند که ترجیح می‌دهد همه‌ی ویژگی‌ها و هویت مردانه‌اش را از دست بدهد تا شرط را برنده شود و به بیان دیگر، تمرکزگرایی‌اش را نشان دهد. او بیش از اینکه بازیگر و شکارچی باشد، شکار می‌شود^(۲) و وسیله‌ی دستیابی به هدف‌های دیگران قرار می‌گیرد؛ زیرا دیگران او را به دلیل تمرکزگرایی‌اش شکل می‌دهند؛ «درواقع، از آنجاکه طرح‌واره‌ی مربوط به «شرط بسته‌شده» در ذهن مرد بسیار قوی است، او واقعیت‌های دیگر را نیز جذب این طرح‌واره می‌نماید و به آن‌ها معانی خطا می‌دهد. او تمرکزگراست؛ زیرا به ابعاد مختلف واقعیت، تنها، از یک بُعد می‌نگرد. راویان افسانه با رودررو قراردادن مرد با چهار نفر که به خانه‌ی او وارد می‌شوند و با طرح گمانه‌های مرد در مورد این چهار تن می‌کوشند بر این کم‌توانی ذهنی وی تأکید نمایند و آن را به طنز کشند» (خسرونزاد، ۱۳۸۲: ۱۳۱ و ۱۳۲).

دگرپوشی مرد، جنبه‌ی دیگری از بی‌قدرتی او را نشان می‌دهد. بر اساس نظر ویکتوریا فلینگ^۱ درحالی‌که دگرپوشی برای زنان توانمندساز است، مردان را ناتوان می‌کند. برای زن توانمندساز است؛ زیرا دو هویت زنانه و مردانه را همزمان تجربه می‌کند (نک: فلنگن، ۱۹۷۸: ۱۰۱). به باور او «هرچند دگرپوشی زن، گونه‌ای سرپیچی از هنجارهای رفتار زنانه به شمار می‌آید، ممکن است بهای شخصی و اجتماعی گزافی برایش به بار نداشته باشد؛ اما دگرپوشی مرد مقام جنسیتی‌اش را فرو می‌کاهد و از کنشگری سوژی^۲ محرومش می‌سازد» (همان: ۲۵۴). دگرپوشی مرد همچنین به تمسخر ایدئولوژیک زن‌ستیزانه تن می‌دهد و با این معنا همراه است که مردی که تمرکزگرا و از نظر ذهنی کم‌توان است به زن شبیه می‌شود. در طول دگرپوشی، آرایش مرد نیز از نظر درون‌مایه‌ای مهم به نظر می‌رسد؛ زیرا او را در جایگاه فرومرتب‌تری قرار می‌دهد. او، توامان، هم هویت اقتصادی مردانه‌اش را از دست می‌دهد و هم ظاهرش را. به باور فلینگن دگرپوشی مرد، به موقعیت کُمیک و نمایش خنده‌آور ناگزیری تن می‌دهد که او آن را با مفهوم کارناوال باختین هم‌رویداد می‌داند؛ البته فلنگن میان کارکرد دگرپوشی مرد و مفهوم کارناوال باختین تفاوت‌هایی می‌بیند؛ «درحالی‌که این مفهوم برای باختین در پی براندازی روابط قدرت است، دگرپوشی مرد با آن به چالش برنمی‌خیزد و برعکس بر تقویت کلیشه‌های جنسیتی دامن می‌زند و با تقویت این پیش‌فرض که هویت زنانه با نقصان کنشگری همراه است، دنبال دیگرانه‌کردن و به‌حاشیه‌راندن زن است. رهاورد این موضوع، ناخواستنی و تنفرآورکردن جایگاه زنانه، به دلیل محدودیت کنشگری سوژی است و این محدودیت تنها زمانی از میان می‌رود که مرد به هویت پیشین مردانه‌اش بازگردد» (همان: ۲۵۵).

در اپیزود بعد، زمانی که زن وارد خانه می‌شود و همه‌ی دارایی‌هایشان را از دست‌رفته می‌بیند، نخست، مرد را سرزنش می‌کند؛ سپس تصمیم می‌گیرد که دارایی‌ها را برگرداند؛ بنابراین آگاهانه نخستین گام را برای رسیدن به هدف برمی‌دارد. در اینجا بار دیگر طرح‌واره‌های جنسیتی وارونه می‌شوند: درحالی‌که مردها به‌گونه‌ای سنتی جست‌وجوگر هستند، این بار زن کنشگری را به دست می‌گیرد. زن که به‌خوبی با ایدئولوژی‌های جنسیتی و نگاه مرد به زن آشناست، با توانایی تحلیل اینکه چه زمان به

¹. Victoria Flanagan

². Subjective agency

ایدئولوژی‌ها تن دهد و چه زمان با آن‌ها به چالش برخیزد، سرانجام به هدف خود دست می‌یابد؛ درواقع، تمرکززدایی، کنش‌های راهبردی را برمی‌انگیزد. همه‌ی سخنان، حرکت‌های بدنی و واکنش‌های او پیامد نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی است که بر گرد شناخت از مبانی شناختی عاطفی ایدئولوژی‌های رایج می‌چرخد و باعث می‌شود زن، آگاهانه، احساس‌هایی همساز با شناختش از ایدئولوژی‌ها را فرا بخواند؛ برای نمونه در ابتدای افسانه، زن که از شوهرش شناخت کامل دارد، چنین می‌اندیشد که احساس مناسب با این موقعیت، خشم است؛ اما زمانی که با دزد روبه‌رو می‌شود، با آگاهی از این موضوع که با عشوه‌گری راهبردی می‌تواند دزد را به خود جذب کند، این روش را انتخاب می‌کند و آسیب‌پذیری و ضعفی ساختگی و ابزاری را از خود به نمایش می‌گذارد. دزد که فریب خورده است، از زن می‌پرسد: «باجی جان کجا می‌روی؟» (مهتدی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). زن در پاسخ به او آسیب‌پذیری‌ها و ضعف‌هایش را برمی‌شمارد و احساس نیازش به مراقبت‌شدن را به دزد یادآور می‌شود و کنشگری خود را پنهان می‌کند.

در حقیقت زن با قراردادن ظاهری دزد در جایگاهی فراتر از خویش می‌کوشد به هدفش دست یابد و این نهایت تمرکززدایی است! این مسئله بار دیگر ابهام همدلی را در ذهن خواننده شکل می‌دهد و مفهوم و مؤلفه‌های قدرت و گفتمان جنسیتی رایج را به پرسش می‌کشد و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا قدرت زنانگی / مردانگی مفهومی ثابت و روشن دارد؟ آیا طرح‌واره‌های سنتی مردانگی، مانند قدرت، خشونت، حمایتگری و بی‌احساس‌بودن، در یک سوی تقابل دوگانه‌ای قرار می‌گیرند که در سوی دیگرشان زیبایی، عاطفی‌بودن و آسیب‌پذیری است؟ (نک: استیونز، ۱۳۸۷: ۹۴ و ۹۵) آیا می‌توان گفت طرح‌واره‌ی عاطفی‌بودن برای زن، بیش از آنکه نشانگر ضعف باشد، ابزار توانمندسازی است؟ با نوسان‌های زن، در ذهن خواننده نیز چنین نوسان‌هایی شکل می‌گیرد. از یک سو، ذهن خواننده در برهمکنش با فرهنگی که از مردسالاری حکایت دارد، بر یک جنبه از پدیده تمرکز می‌کند و از دیگر سو چنین نوسان‌های متنی، ذهن را در فرآیندی بن‌فکنانه به جنبه‌های دیگر فرا می‌خواند.

غایت تمرکززدایی برای زن لجباز زمانی روی می‌دهد که او و دزد، در خانه‌ی کدخدا هستند و نیمه‌شب، دزد از خواب برمی‌خیزد و می‌بیند که زن و کوله‌پشتی نیستند؛ بنابراین برای بازگرداندن آن دو به راه می‌افتد. پس از یکی دو ساعت، زمانی که

هوا روشن‌تر می‌شود، پیش از اینکه دزد زن را ببیند، زن او را می‌بیند و برای نجات خویش، وارونه در چاله‌ای می‌ایستد و پاهای خود را رو به آسمان می‌گیرد. دزد که زن را از دور می‌بیند چنین می‌پندارد که زن، درخت است و چون روز قبل، در این مکان درختی وجود نداشته، با خود فکر می‌کند که حتماً راه را اشتباه آمده است؛ بنابراین مسیرش را تغییر می‌دهد. به این ترتیب زن، مردان پیرامون خود را سبک‌مغز و سست نشان می‌دهد.

دزد در مقایسه با هم‌جنس خود (مرد لجباز) برتر است؛ اما در مقایسه با جنس مخالف خود، ضعیف‌تر است و از او فریب می‌خورد. این زن در محیطی که «دیگری» انگاشته می‌شود، وقتی با مردانی همچون همسرش و دزد و حتی کدخدا روبه‌رو می‌شود، همگی را با دستکاری مبانی شناختی عاطفی ایدئولوژی‌ها، مقهور «شناخت عاطفه»ی راهبردی خود می‌کند؛ به بیان دیگر، ایدئولوژی چیره‌ی مردسالار، برای فریب‌دادن مردان که خود صاحبان آن ایدئولوژی‌ها هستند، به کار می‌رود. زن، با شناخت دقیق آن ایدئولوژی‌ها می‌کوشد آن‌ها را لغو کند؛ در واقع او برای پیروزی بر مردان، همان ایدئولوژی‌ها را به کار می‌بندد و به هدفش دست می‌یابد.

برای روشن‌تر شدن موضوع، می‌توان نقشه‌کشی استراتژیک ذهنی زن را که بیانگر توانایی فراوان ذهن او در تمرکززدایی است، با بازی در صحنه‌ی نمایش مقایسه کرد؛ او همزمان در سه نقش بازیگر، بازی‌گردان و سناریست به صحنه‌ی نمایش گام می‌نهد و همواره میان این نقش‌ها در نوسان است. او با بازیگران دیگر، مانند شوهرش، دزد، کدخدا که نمایندگان جامعه‌ی مردسالار هستند، وارد گفت‌وگو می‌شود. خاستگاه این دیالوگ، فرآیندی دیالکتیکی است که از برهمکنش ذهن و جامعه برمی‌خیزد؛ یعنی بیش از آنکه پدیده‌ای بیرونی باشد، صدای درون «خویشتنی دیالوجیک»^(۳) است که شناختش از محیط، این دیالوگ را هر لحظه دستخوش تغییر می‌کند. بنابراین، زن میان صدای ایدئولوژیک مردسالارانه‌ی جامعه و صدای ایدئولوژیک درونی‌اش که به دنبال دستیابی به هدف و لغو ایدئولوژی است، دیالوگی درونی می‌سازد.

در کشاکش این صداها آنچه میانجی دستکاری ایدئولوژی‌هاست، جایگاه‌ها هستند. در اینجا زن، در مقام سناریست و بازی‌گردان، جایگاه را بنا بر ایدئولوژی چیره و به‌پرسش‌کشیدنشان، به بازیگران القا می‌کند و اجازه می‌دهد به او القا شود؛ بنابراین زمانی که باید جایگاهی را به خود نسبت دهد، از نقش بازی‌گردان و سناریست، به سه

نقش بازی‌گردان، سناریست و بازیگر نوسان می‌کند؛ یعنی در رویارویی با شوهرش، جایگاه فروم‌رتبه را نمی‌پذیرد؛ اما در برابر دزد به آن تن می‌دهد.

به این ترتیب، به آفرینش همزمان آیرونی‌های موقعیتی و نمایشی دست می‌زند که شخصیت‌ها از آن آگاه نیستند. در مقام بازی‌گردان، گاه خود و بازیگران را به متن می‌آورد و گاهی نیز آنان را به حاشیه می‌راند. گویی در این بازی، حضور بدون غیبت بی‌معناست، چنان‌که غیاب بی‌حضور معنایی ندارد. در واقع چنین بازی حضور و غیابی است که زن را برای دستیابی به هدفش توانمند می‌سازد؛ از این رو می‌توان یکی از رهاوردهای نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی را، به‌مثابه کنشی ذهنی که محتوایش هر لحظه در برهمکنش و تعامل پیوسته با محیط در حال تغییر است، توانمندسازی برای کنشگری دانست. به نظر می‌رسد این توانمندی که از نوسان میان جایگاه‌های گوناگون به دست آمده، با مفهوم «فراجایگاه» در نظریه‌ی شناختی «خویشتن دیالوجیک»^۱ هوبرت هرمنز^۲ خویشاوند باشد. در این نظریه، فراجایگاه به معنای تأمل بر خویشتن از چند جایگاه است. شخص همواره خود را از جایگاه کنونی‌اش جدا می‌کند و از بالا به خویشتن می‌نگرد. جداشدن از یک جایگاه و گذار به سوی جایگاه‌های دیگر، توانایی «فراشناخت» یا «خودناظر»ی را شکل می‌دهد که فرد همزمان بر دیدن چند جایگاه از خویشتن توانمند است. باین حال، به نظر می‌رسد میان نوسان در این نظریه و نوسان در نظریه‌ی تمرکززدایی تفاوتی وجود دارد؛ در نظریه‌ی خویشتن دیالوجیکی، فرد میان جایگاه‌های گوناگون «من» نوسان می‌کند؛ درحالی‌که در نظریه‌ی تمرکززدایی، فرد میان جایگاه‌های «من» و «دیگری» نوسان می‌کند و نه تنها جایگاه‌های «من» را می‌بیند، بلکه جایگاه‌های «دیگری» را نیز همزمان با جایگاه‌های «من» نظاره‌گر است؛ از این رو، خود‌ناظری را شکل می‌دهد که تنها ناظر بر خویشتن نیست، بلکه با تسلط کامل بر خویشتن و دیگری، برای کنشگری گام برمی‌دارد.

در پایان افسانه، زمانی که گوساله می‌خواهد شاخ خود را در شکم مرد لجباز فرو کند، زن اجازه نمی‌دهد و می‌گوید: «اگر لجباز است، عوضش دل‌پاک است» (مهتدی، ۱۳۸۷: ۱۶۷). پس از آن، مرد خودش گوساله را آب می‌دهد و چالش‌ها و کشمکش‌ها به‌خوشی و آن‌گونه که زن می‌پسندد به پایان می‌رسد. ساختار قصه که بازتاب ساختار

^۱. The dialogical self

^۲. Hubert Hermans

ذهن است و همان ساختار تعادل، عدم تعادل و تعادل را دنبال می‌کند، در پی رسیدن به تعادل است.

بر این اساس، هر افسانه در آغاز خود، نشانگر حالت تعادل است؛ سپس در نتیجه‌ی رخدادی که شکننده‌ی وضعیت عینی پیشین یا وضعیت روانی قهرمان داستان است، به حالت عدم تعادل می‌رسد. در چنین وضعیتی قهرمان به مجموعه‌ای از تلاش‌ها، جذب‌ها و تطابق‌ها دست می‌زند تا سرانجام حالت تعادل، البته تعادلی تازه، برقرار می‌شود. به‌طور طبیعی، شنونده یا خواننده نیز در ذهن خود مسیری مشابه را طی می‌کند (نک: خسرونژاد، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

در حقیقت، پایان خوش بسیاری از داستان‌ها، به‌ویژه افسانه‌ها، از چنین تعادلی حکایت دارد. در پایان، ایدئولوژی خشتی می‌شود، به‌گونه‌ای که نه مردسالاری است و نه زن‌سالاری؛ در واقع پیامد نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی، فهمی رشدیافته و خودشناسی و دگرشناسی است. «تمرکززدایی، فرآیندی سامان‌گر است؛ به این معنا که با به تعادل رساندن، می‌کوشد خطا را کاهش دهد» (باترو^۱، ۱۹۷۳: ۴۵)؛ ازاین‌رو در پرتو این نوسان، خشم ابتدای افسانه برای هر دو به تفاهم و دگرخواهی تبدیل می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش بر آن بود تا درباره‌ی رهاوردهای نظریه‌ی تمرکززدایی برای ایدئولوژی‌های جنسیتی در افسانه‌ی «لجهاز» تأمل کند؛ ازاین‌رو برای رسیدن به هدف پیش‌گفته، به سه پرسش پاسخ داد. پرسش نخست این بود که کارکرد(های) رویکرد شناختی تمرکززدایی، در کل برای همه‌ی ایدئولوژی‌ها و به‌طور ویژه، برای ایدئولوژی‌های جنسیتی در این افسانه چیست؟

در پیوند با این پرسش، ایدئولوژی‌ها با سه حالت روبه‌رو هستند: تولید می‌شوند؛ بازتولید می‌شوند؛ به پرسش کشیده می‌شوند. از نظر شناختی، در دو حالت نخست، ایدئولوژی، پس از برهمکنش شناخت و فرهنگ، به‌عنوان ایده‌ای چیره پذیرفته می‌شود؛ به بیان دیگر، نظریه‌ی تمرکززدایی، تولید و بازتولید ایدئولوژی‌ها، پیامد تمرکزگرایی و تنها، جذب^۲ است. تا جایی که به ایدئولوژی‌های جنسیتی مربوط می‌شود، این

^۱. Battro

^۲. Assimilation

ایدئولوژی‌ها، نتیجه‌ی تمرکز بر یک جنبه از پدیده، یعنی چیرگی و فرامرتبه‌دیدن مردان برای نشان‌دادن تصویری فرومرتبه از زنان، است. آنگاه که ایدئولوژی‌ها به پرسش کشیده می‌شوند، تمرکزگرایی بسندگی خود را از دست می‌دهد و فرآیند شناختی جذب، دیگر کارا نیست و برای تغییر طرح‌واره‌های تثبیت‌شده‌ی موجود، فرآیند مکمل، یعنی تمرکززدایی فراخوانده می‌شود؛ در نتیجه، حالت سومی پیش می‌آید که نه جذب است و نه انطباق. این فرآیند آشکارا در این افسانه دیده می‌شود؛ در پایان، ایدئولوژی نه مردسالاری است و نه زن‌سالاری؛ ازاین‌رو یکی از رهاوردهای این نوسان برای ایدئولوژی جنسیتی این است که برای به‌پرسش کشیدن و لغو ایدئولوژی‌ها گام برمی‌دارد و یکی از ابزارهای بازی با ایدئولوژی برای لغو آن، بازی نوسانی با جایگاه‌ها و جایگاه‌دهی‌هاست. اهمیت جایگاه‌های گوناگون در لغو ایدئولوژی ازاین‌روست که با وجود انتخاب‌های گوناگون است که ایدئولوژی به تمرکززدایی تن می‌دهد و جز در این صورت تمرکزگرا خواهد بود. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که ضرورت کاربست ایدئولوژی‌های چیره برای چیرگی بر آن، توأمان القای ایدئولوژی را نیز به همراه دارد.

پرسش دوم به دنبال یافتن این است که در پرتو فرآیند شناختی نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی، «شناخت عاطفه»ی شخصیت برای دستیابی به هدف، با ایدئولوژی‌های جنسیتی چگونه برهمکنشی دارند و جایگاه سوژگی برخاسته از این برهمکنش چه ویژگی‌هایی دارد؟ این پژوهش نشان داد که در پرتو این فرآیند، شناخت و عاطفه دو مکانیزم جدا از هم دیده نمی‌شوند؛ بلکه در پیوندی برهمکنش‌گرانه، درهم تنیده و وابسته به یکدیگرند. این دو، پیوسته به سوی یکدیگر در تکاپو هستند و در پیوند با هم کارکردهایی دارند. برهمکنش شناخت عاطفه و ایدئولوژی به این صورت است که فرآیندهای شناختی، همچون: توجه، ارزیابی، استدلال، تصمیم‌گیری و حل مسئله، با شناخت دقیق از مبانی زیربنایی و انگیزشی ایدئولوژی‌های جنسیتی، مانند مسئله‌ی جنسی، برای دستیابی به هدف، هم احساس‌های متناسب با موقعیت را فرا می‌خوانند و هم، حالت‌های احساسی راهبردهای شناختی متناسب را. افزون بر این، عاطفه نقش برانگیزانندگی و کنترل‌کنندگی رفتارهای برخاسته از شناخت را نیز ایفا می‌کند و تمرکززدایی توأمان این دو، در مقام یک کل، با تغییر در رفتار، به دستکاری ایدئولوژی و در نتیجه، دستیابی به هدف می‌انجامد. از رهاوردهای برهمکنش شناخت عاطفه و ایدئولوژی در این افسانه می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. توانمندسازی زن در نتیجه‌ی وجود صدای زنانه^۱؛
۲. ابزار شکل‌دهی و لغو ایدئولوژی‌های جنسیتی؛
۳. ابزار کنترل کنش که مؤلفه‌هایی چون: تصمیم‌گیری، حل مسئله و ارزیابی موقعیت را دربردارد.

پرسش سوم نیز این بود که در پرتو این مکانیزم شناختی، همدلی خواننده با افسانه چگونه است؟ رویکرد تمرکززدایی با این رهاورد همراه است که خواننده با خواندن این روایت، نوسان‌های توأمان بازنمایی‌شده در جنبه‌های گفتمان، مانند داستان (شخصیت: نوسان‌های زن، زمان‌مکان: وارونگی مکانی و کنش‌ها: برای نمونه آنگاه که زن خود را به جای درخت جا می‌زند)، گفتمان (زبان) و معنا (تصورها درباره‌ی جایگاه زن و مرد) را تجربه می‌کند؛ از این رو، خواننده‌ای ثابت و از پیش تعیین‌شده وجود ندارد؛ بلکه خواننده‌ای در نوسان و جاری ساخته می‌شود که میان همدلی با جنبه‌های ایدئولوژیک گفتمان روایی و فاصله‌گرفتن از آن در نوسان است. چنین حرکت‌های نوسانی در ذهن خواننده به ابهام همدلی تن می‌دهد و امکان خوانش انتقادی گفتمان‌ها را فراهم می‌آورد؛ بنابراین، نوسان میان تمرکزگرایی و تمرکززدایی را می‌توان روشی آگاهی‌بخش در خوانش انتقادی گفتمان‌ها دانست.

یادداشت‌ها

- (۱) استیونز گفتمان را دارای سه جنبه می‌داند که هر یک از عنصرهایی تشکیل شده است: داستان (شخصیت‌ها، زمان‌مکان، کنش‌ها/ حوادث، بهبودها/ تخریب‌ها)، گفتمان (زبان، ساختار، بینامتن‌ها، انواع ادبی، زاویه‌ی دید، کانونی‌سازی) و معنا (درون‌مایه‌ها، داورهای ارزشی، تصوراتی درباره‌ی جهان، جامعه و فرد) (نک: استیونز، ۱۳۸۷: ۹۹ و ۱۰۰). این پژوهش نیز در بررسی نوسان‌ها جنبه‌های گوناگون گفتمان را دنبال می‌کند.
- (۲) این طرح‌واره‌ها، به طرح‌واره‌های سنتی جنسیتی مطرح‌شده از سوی استیونز اشاره دارد (همان: ۹۴ و ۹۵).
- (۳) برای آگاهی بیشتر از نظریه‌ی «خویش‌تن دیالوجیک» می‌توانید به آثار هرمنز (۲۰۰۱، ۲۰۱۰؛ ۲۰۱۲) بنگرید.

^۱ feminine voice

فهرست منابع

- استیونز، جان. (۱۳۸۷). «جنسیت و نوع ادبی»، در دیگرخوانی‌های ناگزیر؛ رویکردهای نقد و نظریه‌ی ادبیات کودک. به کوشش مرتضی خسرونژاد، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- خسرونژاد، مرتضی. (۱۳۸۲). معصومیت و تجربه؛ درآمدی بر فلسفه‌ی ادبیات کودک. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۹۰). چگونه توانایی اندیشیدن فلسفی کودکان را پرورش دهیم؛ ضمیمه‌ی کتاب داستان‌های فکری. مشهد: به‌نشر.
- روستا، سعیده. (۱۳۹۳). مکر و حيله در افسانه‌های صبحی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.
- فیروزمند، عطیه. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی رابطه‌ی بینامتنیت، تمرکززدایی و توانمندسازی در آثار داستانی‌تصویری احمدرضا احمدی، احمدرضا شمس، آنتونی براون و موریس سن‌داک. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.
- قاسمی، سمانه. (۱۳۹۲). شگردهای تمرکززدایی در کتاب‌های کودکان. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.
- مرادپور، ندا. (۱۳۹۱). شگردهای تمرکززدایی در قصه‌های ایرانی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.
- مهدی (صبحی)، فضل‌الله. (۱۳۸۷). قصه‌های صبحی. ج ۱، تهران: معین.
- میرقادی، بشری‌سادات. (۱۳۹۳). شگردهای تمرکززدایی در کتاب‌های داستانی‌تصویری منتخب (گروه‌های سنی الف و ب)؛ بررسی تطبیقی عربی و فارسی، رساله‌ی دکتری دانشگاه اصفهان.
- Battro, A.M. (1973). *Piaget: Dictionary of Terms*. New York: Pergamon press.
- Bressler, Ch. E. (2007). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. 4th Edition. Upper Saddle River, New Jersey: Pearson Prentice Hall.
- Brown, W.N. (1922). "The Silence Wager Stories: Their Origin and Their Diffusion". *The American Journal of Philology*, Vol. 43, N. 4, PP. 289-317.
- Damasio, A. R. (1994). *Descartes' Error: Emotion, Reason, and the Human Brain*. New York: Putnam.

- de Sousa, R. (1987). *The Rationality of the Emotions*. Cambridge: MIT Press.
- Erum, T. "The History of Gender Ideology in Brothers Grimm's Fairy Tales". Retrieved August 2015 from https://www.academia.edu/8349624/The_history_of_gender_ideology_in_brothers_grimms_fairy_tales.
- Flanagan, V. (2008). *In to the Closet: Cross-dressing and Gendered Body in Children's Literature and Film*. New York: Rutledge.
- Gray, J & El-Shamy, H. (Eds). (2005). *Archetype and Motifs in Folktales and Literature: A Handbook*. New York: M.E. Sharpe, Inc.
- Hamilton, M.B. (1987). "The Elements of the Concept of Ideology". *Political Studies*, Vol. 35, N.1, PP. 18-35.
- Hermans, H. J. M & Hermans-Konopka, A. (2001). "The dialogical self: Toward a theory of personal and cultural positioning", *Culture and Psychology*, Vol. 7, N. 3, PP. 243– 281.
- (2010). *Dialogical Self Theory: Positioning and Counter-positioning in a globalizing society*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2012). *Handbook on Dialogical Self Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Izard, C.E. (1984). "Emotions Relationships and human development", *In Cognition Emotions, Cognition, and Behavior*. Carroll E. Izard, Jerome Kagan, Robert B. Zajonc (eds). Cambridge : Cambridge University Press.
- Jarrar, O. (2009). "Language, Ideology, and Fairy Tales: George MacDonald's Fairy Tales as a Social Critique of Victorian Norms of Sexuality and Sex Roles". *North Wind*, Vol. 28, PP. 33-49.
- Keen, S. (2007). *Empathy and the Novel*. Oxford: Oxford University Press.
- Khazaie, D & Khosronejad, M. (2007). "A Genetic, Epistemological Reading of the Lambs' Tales from Shakespear and Persian Folktales". *The Charles Lamb Bulletin, the Journal of the Charles Lamb Society*. 137, PP. 15-23.
- Pessoa, L. (2009). "Cognition and Emotion". *Scholarpedia*, 4(1), PP. 45-67.
- LeDoux, J. (1996). *The Emotional Brain: The Mysterious Underpinnings of Emotional Life*. New York and London: Simon and Schuster.
- Maykut, P. S & Morehouse, R. E. (1994). *Beginning Qualitative Research: A Philosophic and Practical Guide*. London, Washington D.C: Falmer Press.
- McCallum, R & Stephens, J. (2011). "Ideology and Children's Books", *In Handbook of Research on Children's and Young Adult*

- Literature, edited by Shelby Wolf, Karen Coats, Patricia Enciso, and Christine Jenkins. New York: Routledge, PP. 359-371.
- Perucha, B. N. (2011). "Critical Discourse Analysis and Cognitive Linguistics as Tools for Ideological Research: A Diachronic Analysis of Feminism", In *Critical Discourse Studies in Context and Cognition*. Christopher Hart (Ed). U.S.A: John Benjamins Publishing Company.
- Slee, Ph. & Shute, R. (2003). *Child Development: Thinking about Theories*. U.S.A: Oxford University Press Inc.
- Thompson, S. (1977). *The Folktale*. California: University of California Press, Ltd.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A Multidisciplinary Approach*. London: SAGE Publications, Inc.
- (2001). "Critical Discourse Analysis", In D. Tannen, D. Schiffrin & H. Hamilton. (Eds.), *Handbook of Discourse Analysis*. Oxford: Blackwell. PP. 352-371.
- Zipes, J. (1979). *Breaking the Magic Spell: Radical Theories of Folk and Fairy tales*. Austin: University of Texas Press.

Archive of SID